

عناصر زیربنایی جامعه ایران: نظام ایلی، دولت ستیزی و ساختار فئودال

* فرامرز رفیع پور

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

این مقاله مایل است توجه جامعه‌شناسان را به این جلب نماید که پرداختن به متغیرهای اجتماعی بدون در نظر گرفتن عناصر زیربنایی فرهنگی، امکان تبیین کافی از مسائل را نمی‌دهد. بدین منظور، به علت محدودیت، از بین عناصر مختلف فقط به سه عنصر فرهنگی: نظام ایلی، دولت ستیزی و ساختار فئودال اشاره می‌شود. نظام ایلی گرچه در گذشته کارا بوده است، اما امروز به شکل مدرن خود کارکرد منفی دارد. نظام حکومتی با نظام ایلی عموماً مرتبط بوده است. بدین علت زمینه تضاد با رقبا را فراهم می‌ساخته، از جانب دیگر پذیرش و مشروعیت مردمی را از دست می‌داده و عنصر دولت ستیزی را پرورش داده است. ساختار فئودال که به شکل مدرن ظاهر می‌شود، زمینه نابرابری و تضاد و کاهش انسجام را فراهم می‌آورد. این عناصر که زمینه تاریخی دارند و امروز به شکل مدرن ظاهر می‌شوند، به طور متقابل یکدیگر را تشدید می‌نمایند. کلیدواژه‌ها: نظام ایلی، دولت ستیزی، ساختار فئودال.

The Fundamental Elements of Iran Society: Tribal System, Anti-statism and Feudal Structure

Faramarz Rafipoor, Dr. habil, Dr. rer. soc.

Professor, Department of Sociology
College of Letters and Human Sciences
Shahid Beheshti University
Fellow, The Academy of Sciences of Iran

Abstract

This article intends to turn sociologists' attention towards this notion that dealing with social variables without considering the fundamental cultural elements does not provide sufficient explanations for problems. Three cultural elements including, Tribal system, Anti-statism and Feudal structure are discussed among other various elements which are identified. The tribal system which was functional in the past is dysfunctional in its modern form at present. In general, the governmental system was largely related to the tribal system. Therefore, on the one hand it provided the possibility of the conflict with the rivals and on the other hand it affected the popular legitimacy and acceptance and developed the anti-statism. Whenever the Feudal structure manifests itself as its modern form, it increases social inequality and conflict and in turn, decreases social integration. These elements with their historical roots and their modern manifestations mutually sustain and intensify each other.

Keywords: Tribal system, Anti-statism, Feudal structure.

* دکترای علوم اجتماعی از دانشگاه هوهنهایم، فوق دکترای روش تدریس از دانشگاه کاسل، پرفسوری (habilitation) در جامعه‌شناسی توسعه روستایی از دانشگاه هوهنهایم، استاد جامعه‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی و عضو پیوسته فرهنگستان علوم ایران.

۱- مقدمه

برخی از دوستان بزرگوار اظهار کردند که لازم است در این ویژه‌نامه مقاله‌ای نیز از بنده باشد. لذا در تنگی زمان و در میان انبوهی از مشاغل و کارهای علمی این نوشتار را تقدیم کردم. ما جامعه‌شناسان توجه‌مان را بیشتر به عوامل اجتماعی چون نابرابری، انسجام و نظیر آن‌ها معطوف کرده‌ایم و با بررسی آن‌ها تصور می‌کنیم که علل اصلی پیشرفت یا عدم پیشرفت یا مسائل مختلف کشور را یافته‌ایم. نتایج این تحقیقات نیز کم و بیش پایه برنامه‌ریزی‌ها قرار می‌گیرد و آن‌جا که یک نگاه جامع وجود ندارد، برنامه‌ریزی‌ها به اهداف مورد نظر نمی‌رسند. لذا باید محدوده نگاهمان را به یافتن متغیرهای تأثیرگذار و روابط علی بین آن‌ها گسترش دهیم. امروز این ضرورت بیشتر احساس می‌شود تا ما وقوف بیشتری پیدا کنیم که ساختار جامعه ما و عوامل تأثیرگذار بر روی آن با شرایط کشورهای دیگر، مخصوصاً کشورهای غربی بسیار متفاوت است و متغیرهای تئوری‌های غربی منبعث از آن جوامع و مسائل خاص آن‌ها، فقط می‌توانند بخش‌های محدودی از شرایط جامعه ما را تبیین کنند. ما مسن‌ترها که زمان زیادی به این کار پرداخته‌ایم، هرچه عمیق‌تر به مسائل اجتماعی می‌نگریم و در جستجوی علل آن برمی‌آییم، بیشتر به عناصری برمی‌خوریم که ریشه‌های عمیق در فرهنگ جامعه ایران دارند. لذا به این نتیجه رسیده‌ایم که تعداد قابل توجهی از متغیرهای مورد بررسی ما روبرنایی هستند. در صورتی که متغیرهای زیربنایی که نقش اساسی در تبیین شرایط دارند، به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته‌اند.

این متغیرهای زیربنایی با آن‌چه مثلاً کارل مارکس به عنوان عوامل "زیربنا"یی در نظر دارد، متفاوتند. اقتصاد که از نظر مارکس یک عنصر زیربنایی و متغیر مستقل اساسی است، قدرت تأثیرگذاریش به عنوان یک متغیر مستقل در جامعه ما بسیار محدودتر از کشورهای غربی است. در کشور ما مسائل اقتصادی گرچه به عنوان متغیر مستقل بر روی ارزش‌ها و رفتار اجتماعی و فرهنگی تأثیر می‌گذارند (مثلاً با کاهش ارزش پول ملی، مردم معنوی به سوی مادیات سوق داده شدند)، اما در عین حال اقتصاد ما در حد زیادی به عنوان یک متغیر وابسته تحت تأثیر عوامل اجتماعی و فرهنگی است. وقتی ما با تبلیغات و اقدامات خودی و دادن الگوهای اشرافیت غرب‌زده، مردم را به جایی کشانیدیم که گروه مرجعشان تغییر کند و هویت ملی خود را از دست بدهند، در آن صورت آن‌ها جنس ایرانی نمی‌خرند. آن‌ها از خرید جنس ایرانی شرم دارند و می‌خواهند خود را به اجناس خارجی مزین کنند، تا ارزش فرهنگی

کسب نمایند و نشان دهند که آن‌ها فقیر نیستند و مانند الگوشان ارباب هستند و نه رعیت فقیر. در آن صورت چرخ‌های تولیدات اقتصادی داخلی می‌خوابد. بنابراین، عناصر زیربنایی جامعه ما عناصر دیگری هستند که از بین آن‌ها ما در این نوشتار نظرمان را به برخی از عناصر فرهنگی معطوف می‌کنیم.

در این جا منظور از "فرهنگ" و "فرهنگی" بیشتر جنبه زمانی آن است، یعنی پدیده‌هایی که از زمانی دور در جامعه فعال و تأثیرگذار بوده‌اند و ما آن قدر به آن‌ها عادت کرده‌ایم که گاه دیگر آن‌ها و یا اهمیت و تأثیر اساسی آن‌ها بر روی دیگر عوامل را ادراک نمی‌کنیم (در مورد تعریف "فرهنگ" ر.ک. رفیع پور ۱۳۷۸). لذا هر تغییری را که بر اساس شناخت‌های تحقیقات اجتماعی در پیش می‌گیریم، چندان نتیجه‌بخش نخواهد بود. زیرا آن اقدامات در اصل اقداماتی روبنایی هستند. در صورتی که عناصر فرهنگی زیربنایی بلا تغییر، خود و تأثیرشان حفظ می‌شود و اقدامات ما هیچ تغییری در آن عناصر و ترکیب و آمیزششان نمی‌دهد.

عناصر فرهنگی زیربنایی ایران زیادند که طرح آن از فضای در نظر گرفته شده برای این مقاله فراتر خواهد رفت و من تعداد بیشتری از آن‌ها را ان‌شاء‌الله در کار وسیع‌تر دیگری ارائه خواهم کرد. لذا در این جا به اقتضای محدودیت، تنها به سه عنصر اساسی می‌پردازم: نظام ایلی، دولت ستیزی و ساختار فئودال.

۲- نظام ایلی

پیدایش جوامع نیز مانند پیدایش موجودات و جهان بر اساس قوانین و سنت الهی بوده است. در ابتدا مانند بقیه حیوانات شروع کار با میل جنسی و ارضای آن بوده است. از یک زن و مرد بچه‌هایی بر اساس قانون مندلف به وجود می‌آمده‌اند. اما بر عکس حیوانات، در انسان‌ها یک سنت الهی دیگر نیز نهفته است و آن احساس علاقه شدید آن‌ها به فرزندان، به پدر و مادر و حتی به مادر بزرگ و پدر بزرگ خود در یک زمان طولانی است. حیوانات (مثلاً کبوتران) نیز به بچه‌های خود رسیدگی می‌کنند. اما بعد از یک زمان معین آن‌ها فرزندان خود را - بالاخص در صورتی که با محدودیت غذا و مکان روبرو باشند - از محیط خود بیرون می‌رانند. همچنین کبوتران جوان نیز با اولیای خود در تضاد قرار می‌گیرند، نه به طور استثنایی که با انسان‌ها قابل مقایسه باشند، بلکه به عنوان یک قانون مندی. اما نظام آفرینش در انسان‌ها یک سیستم

عجیبی تعبیه کرده است و آن احساس و عاطفه شدید و طولانی مدت است که مانند همان ستون نامرئی که در قرآن ریف پیوند بین کرات به آن تشبیه شده است ("... رفع السموات بغير عمد ترونها") انسان‌ها را به هم پیوند می‌زند. انسان‌ها نه فقط مادر و پدر و فرزندان خود، بلکه مادربزرگ و پدربزرگ و نوه و نتیجه، عمو و دایی و خاله و عمه و امثال آن‌ها را نیز دوست دارند.

از این طریق با ازدیاد جمعیت، خانواده‌ها هم در طول و هم در عرض گسترش یافته و به چند نسل و چندین خانواده و سپس طایفه و ایل تبدیل شده‌اند.

نظام ایلی در کشورهای دیگر نیز کم و بیش وجود داشته است و حتی امروزه نیز وجود دارد. نه فقط سرخپوستان امریکایی در گذشته و یا لاپ‌ها در شمال کشورهای اسکاندیناوی (Lapland) که امروز نیز - نسبت به مقتضیات طبیعی خود - کم و بیش با همان نظام زندگی می‌کنند، بلکه در اروپا نیز لردها، دوک‌ها و کنت‌ها و امثال آن وجود داشته و دارند. کشور لوگزامبورک و یا لیشتن شتاین نیز از همین خان‌نشین‌ها می‌باشند. که البته با نظام مالیاتی و انتظارات اجتماعی موجود در اروپا ماهیتشان تا حدی تغییر یافته است.

در خاور نزدیک عناصر اصلی تقویت کننده نظام ایلی، فاصله زیاد بین منابع طبیعی بوده است. فواصل منابع آبی دور از هم و نقاط گرم و سرد در دشت و کوهستان، زندگی ایلی را ایجاب و تقویت می‌کرده است. این نوع زندگی که با طبیعت عجین بوده، در پیدایش خصوصیات فردی و اجتماعی بسیار مؤثر بوده است: از بعد فردی انسان‌هایی از نظر روانی و جسمانی سالم و از نظر اجتماعی بسیار وابسته به یکدیگر و هر دو تابع قوانین طبیعی. مشخصات این نظام ایلی در کنار پیوند خونی (نسبت قومی) و اهمیت آن، ساختار اجتماعی بسیار سیستماتیک، منسجم و کارا بوده است.

در این ساختار منسجم، معمولاً:

- نقش‌ها و فعالیت انسان‌ها از کوچک و بزرگ مشخص و درونی شده‌اند.
- اجزای نظام یعنی افراد و نقش‌ها دارای انسجام کاملند، مانند چرخ دنده‌های یک ساعت.

۱. این احساس و کشش تقریباً با هیچ ارزش دنیوی دیگر قابل مقایسه نیست و وقتی بهتر قابل درک است که تصور کنیم اکثر انسان‌ها برای سلامتی فرزند بیمارشان حاضرند تمام دارایی‌های خود را خرج مداوای او کنند. از طریق این پیوند عمیق احساسی است که یک زوج اولیه انسانی به مرور زمان به چندین نسل در طول و چندین خانواده در عرض یعنی به یک ایل و طایفه تبدیل می‌شوند.

- نظام اجتماعی ایلی دارای انتظام کامل است و کسی از وظایف خود سرپیچی نمی‌کند.
- روابط متقابل/اجتماعی بسیار قوی است، همه یکدیگر را خوب می‌شناسند.
- بیشتر جزییات زندگی اجتماعی و فردی برای بقیه روشن و شفاف (transparent) است.
- در بین افراد و اعضای ایل یک همبستگی قوی اجتماعی و در پی آن
- تعهد اجتماعی وجود دارد.
- انسان‌ها نسبت به یکدیگر صادقند و در نتیجه
- اعتماد اجتماعی در سطح بالایی وجود دارد.
- مردم ایل به خودشان توجه دارند خود را با خود مقایسه می‌کنند و نه با دیگران. در نتیجه
- هویت قوی خود را حفظ می‌کنند و ایل خودشان گروه مرجع‌شان است.
- رضایت اجتماعی بالا است.
- یک عنصر اساسی این نظام اجتماعی، همشکلی است. انسان‌ها از قواعد و هنجارهای موجود که همگی منبعت از نظام آفرینش و طبیعت هستند، کاملاً پیروی می‌کنند.
- مهم‌ترین مشخصه این نظام ایلی آن است که نظام اجتماعی بسیار مهم‌تر و قوی‌تر از نظام فردی است.

نظام فردی > نظام اجتماعی

Social System > Personal System

- ممکن است برخی به این عناصر ایراد یا انتقادهای داشته باشند و مثلاً بگویند که همیشه رضایت یا همشکلی بالا نیست. اما آن‌ها باید توجه کنند که اولاً سخن ما در این قسمت معطوف به زمان حال یا گذشته نزدیک نیست که ارتباط بین ایلات و شهر و نظام‌های اجتماعی شبه مدرن پدید آمده است، بلکه به ریشه دور تاریخی - زمانی که مقایسه بین سنت و مدرن وجود نداشت - برمی‌گردد. ثانیاً در آغاز ما با ذکر کلمه "معمولاً"، استثنائات را نیز ممکن دانستیم.
- در عین حال این نظام اجتماعی ایلی چند جنبه دیگر نیز داشت که نمی‌توان آن را به عنوان امتیاز تلقی نمود.
- جامعه‌ای بسته که خارج از نظام هنجاری آزادی عمل به انسان‌ها نمی‌داده است - نه فردی و نه خانوادگی - مثلاً در مورد تربیت فرزندان و غیره و در نتیجه
 - میزان نوآوری در این جوامع نیز بسیار محدود بوده است.

نظام‌های ایلی فقط در ایران وجود نداشته‌اند. آل سعود در عربستان، آل هاشمی در اردن، شیخ‌نشینان خلیج و در عراق فلوجه و تکریت و برخی دیگر، از آن جمله‌اند. اما در ایران این نظام ایلی به ایلات بختیاری در جنوب یا شاهسون در شمال غربی محدود نمی‌شود. در خوزستان، لرستان، کردستان، ترکمنستان (یموت و گوکلان‌ها) در بلوچستان و بسیاری از نقاط دیگر نظام‌های کوچک و بزرگ طایفه‌ای و ایلی وجود داشته‌اند و دارند.

نکته مهم آن است که برخی از عناصر این نظام ایلی در فرهنگ امروز ما تعیین‌کننده است: خوانندگان می‌دانند که وقتی شخصی از یک شهرستان به تهران مراجعت کرد، به تدریج اقوام و ایل و تبارش را هم به آن محل می‌آورد و بیش از آن حتی به آن شغل خاصی می‌کشاند که خودش دارد. برخی از مشاغل نظیر کوپن‌فروشی در محل‌های خاص (عموماً اهل آذربایجان شرقی)، گل‌فروشی سر چهارراه‌ها، بارکش‌های خیابان ناصرخسرو، مقنی‌های شمال تهران (قبلاً عموماً اهل نایین). همین مسئله بین افغانی‌های مقیم ایران و یا کردها و هندی‌ها و حتی اروپاییان مقیم تهران وجود دارد که بین این گروه پیوند ارتباطی و اطلاع‌رسانی سازمان‌یافته قوی وجود دارد.

در سطحی بالاتر فروشگاه‌های مواد غذایی و سازماندهی آن در تقریباً تمام مراحل توزیع در دست "دریانی"ها است و آن‌ها در واقع انحصار مواد غذایی را در اختیار دارند و اگر روزی به علل مختلف پویایی گروهی با کسی در تضاد قرار بگیرند، می‌توانند از این انحصار استفاده نمایند. در سطوح بالاتر مشاغل نیز می‌توان این مسئله را بیشتر مشاهده کرد. با آمدن یک رییس جمهور متعلق به یک خطه خاص فوراً اهالی منطقه به دور او جمع می‌شوند. این نه فقط بر روی توزیع پست‌ها تأثیر دارد، بلکه جالب آن است که مردم عادی نیز می‌فهمند که فلان رییس جمهور که اهل ... است و فلان شخص نیز اهل ... است پس باید حواسمان را جمع کنیم. زیرا احتمال ارتباط بین اینان وجود دارد و ... به عبارت دیگر این یک امر عادی در جامعه است و مردم آن‌را به عنوان یک عنصر فرهنگی پذیرفته‌اند.

اما در شرایط جهانی امروز و پیدایش "جامعه وسیع" (Gesellschaft) در مقابل "اجتماعات کوچک" (Gemeinschaft) گذشته (Toennis 1979) این فرهنگ ایلی کارکرد منفی دارد. زیرا جوامع امروزی (در شرایط کنونی) با شیوه "دموکراسی هدایت شده" که در آن، مردم این "احساس ذهنی" را داشته باشند که در تعیین حکومت مؤثرند، به طور موفق‌تر

قابل حکومتند. حالا در صورتی که چنین جامعه‌ای بخواهد کارکرد داشته باشد، باید تضادها به حداقل لازم برسد و مردم احساس بی‌عدالتی نکنند. اما نظام فرهنگی ایلی در واقع با این نوع جامعه در تضاد است: زیرا

۱- در فرهنگ ایلی، یک فرد (نظیر یک مسئول و یک نماینده مجلس) فقط منافع ایلی و تبار خود را در نظر می‌گیرد و عدالت/اجتماعی را که یک متغیر اساسی و مورد انتظار مردم جوامع امروزی است، رعایت نمی‌کند. بنابراین، اولین پیامد منفی نظام فرهنگی ایلی بی‌عدالتی است. و اما در پی عدم رعایت عدالت و تفاوت گذاشتن بین منسوبین و غریبه‌ها

۲- از یک طرف فساد (نظیر پارتی بازی و رشوه) و بی‌عدالتی همه زمینه‌ها و بخش‌های جامعه را در بر می‌گیرد.

۳- از طرف دیگر موجب دلسردی مردم و کاهش وحدت، انسجام و تعهد اجتماعی می‌گردد. لذا

۴- مردم ناراضی و در تصمیمات سرنوشت‌ساز به همراه مسئولین نخواهند بود. در نتیجه

۵- مشروعیت اجتماعی نظام حکومتی از بین می‌رود و

۶- کشورهای استعمارگر بهانه خوبی برای بسیج مردم و برانداختن نظام‌های حکومتی این چینی خواهند داشت.

بنابراین، مشخص می‌شود که کشورهای استعماری باید در پی آن باشند که نظام فرهنگی ایلی را در ایران گسترش دهند و به آن دامن بزنند.

در واقع وضعیت امروز به آن‌جا کشیده شده است که هر کس پست و مقامی می‌گیرد، نزدیکان و آشنایان وی از او انتظار دارند که به آن‌ها کمک کنند و امتیازاتی خاص و بیش از دیگران به آن‌ها بدهند.

در عین حال در این‌جا باید تأکید شود که عناصر نظام فرهنگی ایلی در رابطه با عوامل دیگر نیز متقابلاً تشدید می‌شود و لذا تأثیرات آن‌ها در شرایط کنونی و در رابطه با عوامل دیگر برای نظام اجتماعی کنونی بیشتر منفی است.

۳- دولت ستیزی

نظام ایلی در پیدایش حکومت‌ها بی‌تأثیر نبوده است. بررسی کوتاه تاریخ ایران نشان می‌دهد که بیشتر حکومت‌های ایران با استفاده از زور و قدرت نظامی بر روی کار آمدند و عموماً ماهیت ایلی داشتند (شعبانی ۱۳۸۰).

حکومت‌هایی که - بالاخص بعد از دوره ساسانیان - آن چنان با زور نظامی بر سر کار می‌آمدند، هدف اصلی‌شان تمتع ایل و خانواده و حمایت‌کنندگان خود بود. آن‌ها برای دستیابی به این اهداف، موقعیت‌ها و پست‌های مختلف را به‌دست می‌گرفتند. توانایی این حکام اصلی و در بسیاری از مواقع فرزندان آن‌ها در اداره مملکت بسیار محدود بود. مثلاً راوندی می‌نویسد: "آلب ارسلان و ملک‌شاه به کلی بی‌سواد بودند و جانشین آن‌ها سلطان سنجر فرق زیادی با آنان نداشت. به همین علت پس از چندی فاتحین تحت تأثیر تمدن و آداب ملل مغلوب قرار گرفتند و برای اداره حوزه نفوذ خود ناچار شدند که از وزرا و مردان سیاسی ایران و ترک استفاده کنند." در بین سلسله‌های خارجی حاکم بر ایران، ما وزرای قوی همچون برمکی‌ها، نظام‌الملک، خواجه نصیر و شیخ فضل‌الله را می‌بینیم. اما از زمان صفویه به این سو، یعنی بالاخص بعد از شاه عباس و شیخ بهایی و نادر شاه، کمبود شخصیت‌های قدرتمند و توانمند چه در بین شاهان و چه در بین وزرا و رجال سیاسی، یک مسئله حاد می‌شود. تنها چند شخصیت نادر چون عباس میرزا، قائم مقام فراهانی و امیرکبیر از توانایی نسبی برخوردار بودند. بنابراین، اقلاً حکومت‌های چند سده گذشته ایران (گذشته از شاه عباس و نادرشاه) نه فقط توانمندی کافی نداشتند، بلکه از مقبولیت مردم نیز برخوردار نبودند. هرچه به زمان قاجار و پهلوی نزدیک‌تر می‌شویم، مقبولیت مردمی و مشروعیت حکومت‌ها کمتر و در مقابل استفاده از زور برای حکمرانی بیشتر می‌شود.

در نتیجه، تجربه چند سده اخیر

- تفاوت و فاصله بین نیازهای واقعی مردم و علائق حکام،
- احساس فشار از جانب حکومت، گرفتن مالیات‌های سنگین از رعایا و
- نارضایتی مردم همواره بیشتر می‌شده است.
- اما به علت توییح‌های شدید،
- مردم در کنار نارضایتی، از حکومت می‌ترسیدند،
- در ظاهر نشان می‌دادند که حکومت را قبول دارند (پذیرش ظاهری دولت)،
- اما در باطن نفرت از حکومت در آن‌ها پرورش می‌یافت و زمینه مناسب برای یک شورش فراهم می‌شد.

به عبارت دیگر، دولت و حکومت دولتی برای مردم ایران به یک ارزش فرهنگی منفی تبدیل شده است. یعنی، در فرهنگ مردم ایران این طور جا افتاده است که دولت همیشه یک

عنصر منفی و بد و مخالفت با او مشروع و مجاز است. حتی اگر یک دولت نیز بخواهد برای مردم کاری انجام دهد، با این میراث فرهنگی عمیق روبرو است. در سده‌های اخیر تنها حکومتی که پایه مردمی داشت و از مشروعیت مردمی برخوردار بود، دولت کوتاه‌مدت دکتر محمد مصدق بود. مردم در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ از این حکومت بسیار پشتیبانی می‌کردند و شعار آن‌ها این بود که:

از جان خود گذشتیم، با خون خود نوشتیم یا مرگ یا مصدق.

بعد از آن، کشور ما با هدایت و کمک (یا اجبار) کشورهای خارج عملاً همان مسیر گذشته را در پیش گرفت و از این طریق ریشه‌های این فرهنگ دشمنی با دولت در ایران تا آن‌جا که ممکن بود تعمیق یافت. از این طریق طبعاً منافع برخی از کشورهای خارجی در ایران تأمین و تضمین می‌شود.

این سیاست و روش که به فرهنگ عمیق تبدیل شده است، پیامدهای دیگری نیز در سطح کلان جامعه داشته است.

- احساس هویت ملی جامع در مقابل هویت‌های گروهی و اقلیت‌ها کاهش یافت و خواهیم دید که دستکاری‌های مذهبی نیز این فرایند تجزیه هویت ملی را تقویت نمود. لذا
- همبستگی ملی کاهش یافت (و همی‌یابد)
- مشروعیت نظام‌ها و رهبران کاهش یافت (و همی‌یابد)
- هزینه کنترل (نظامی انتظامی) افزایش یافت (و همی‌یابد) حتی برای رهبران بعدی که "مردمی" و "مشروع" باشند. زیرا آن‌ها با یک میراث عمیق فرهنگی مخالفت و دشمنی با حکومت مرکزی روبرو هستند.

حتی اگر یک دولت در ابتدا دارای پایگاه مردمی باشد، این عنصر فرهنگی همواره به عنوان پتانسیل، موجود است و عده‌ای در کشور وجود دارند که این عنصر را فعال کنند. لذا کسانی که می‌خواهند از بیرون بر روی کشور ما تأثیر بگذارند و به منافع خود برسند، هرگاه دولت ایران را در مقابل خود ببینند، اگر آن دولت دارای پایگاه مردمی باشد، با ابزاری نظیر کودتا اقدام می‌کنند و اگر آن دولت دارای پایگاه مردمی نباشد - که عموماً این‌طور بوده است - می‌توانند از عنصر فرهنگی «دولت ستیزی» به خوبی استفاده نمایند. آن‌ها همیشه می‌توانند با یک سازماندهی نسبتاً ساده به کمک عوامل دیگر مردم را بر ضد هر دولتی که در مسیر آن‌ها نباشد، بشورانند و نظام سیاسی اجتماعی کشور را به هم بریزند. عوامل دیگر کاتالیزور و

کمک‌کننده در این مسیر کم نیستند. نقش ایلات و خان‌ها در مقابله با حکومت مرکزی و یا فتودال‌های سرمایه‌دار شهری را اکثر خوانندگان شنیده‌اند.

بدین ترتیب، دولت ستیزی به عنوان یک عنصر فرهنگی در جامعه ما وجود دارد و در رفتار انتقادآمیز و اظهار نارضایتی هنجار ظاهر می‌شود. افراد احساس می‌کنند اگر از دولت انتقاد کنند، بیشتر مقبول جمع واقع می‌شوند. از ما انتظار می‌رود که در مورد اداره‌کنندگان کشور - هر نوع حکومتی که باشد، گذشته یا حال - انتقاد کنیم. هر کس دفاع کند او را شاهی، ساواکی، مرتجع و نظیر این‌ها می‌خوانند. در هیچ کشوری ندیدم که مردم و دانشگاهیان از مسئولین کشورشان تا این اندازه انتقاد کنند که در ایران صورت می‌گیرد. در سوریه، در ترکیه، در عربستان، در چین، در اروپا و آمریکا اگر دقت کنیم، می‌بینیم اتباع کشورهای دیگر از کشورشان آن طور که ایرانی‌ها انتقاد می‌کنند و در واقع خود و پایه‌های فرهنگی و ملی خود را نفی می‌کنند، دیگران با فاصله زیاد چنین نمی‌کنند.

۴ - ساختار فتودال

حکومت‌های ایران در پی قدرت‌طلبی و لشکرکشی عموماً سرزمین‌ها را با زور غصب می‌نمودند و پس از به قدرت رسیدن، سرداران و والیان خود را به حکومت اجزای خطه‌های زیر سلطه خود می‌گماشتند و آن سرزمین‌ها را به عنوان تیول به آن‌ها می‌دادند. اینان نیز با روش اقطاع از آن سرزمین‌ها بهره‌برداری می‌کردند و در موارد زیادی بر جان و مال مردم اگر نه ظالمانه، بلکه استثمارگرانه حکومت داشته‌اند. از یک طرف، کار مشقت بار رعایا و گرفتن دسترنج آن‌ها و از طرف دیگر برخوردی بی‌رحمانه، و مجازات‌های شدید در مقابل هر نوع سستی و یا اظهار نارضایتی. به قول لمبتون، یک نوع زورگویی هوسناک که دست رد بر سینه کسی نمی‌گذاشت (لمبتون، ۱۳۳۹: ۵۷). این وضعیت تا اواسط قرن بیستم در ایران وجود داشت و نه فقط توسط پادشاه اعمال می‌شد، بلکه در هر منطقه‌ای خان‌های کوچک و بزرگی وجود داشتند که بر مردم کم و بیش چنین حکومت می‌کردند.

این روش که سالیان دراز در ایران حاکم بوده، یک نظام و ساختار فتودال را پدید آورده است که به تدریج از زمینه تولید فراتر رفته و بخش‌های دیگر نظام اجتماعی را نیز فرا گرفته است (آپتون ۱۳۵۹؛ انصاف‌پور ۱۳۵۲؛ لمبتون ۱۳۳۹؛ پارسادوست ۱۳۴۴؛ خواجه نظام‌الملک ۱۳۲۰؛ Behrendt 1969; Wittfogel 1977).

برخی از دانشمندان خارجی مانند پلانک (Planck 1978) ساختار جامعه ایران را در مقایسه با نظام‌های فتودال امریکای جنوبی یا با هندوستان فتودال نمی‌دانند، زیرا رعایت‌های انسانی و عدالت نسبت به زیر دست در ایران در مقایسه با آن کشورها بیشتر بوده است. اما منظور ما در این‌جا مانند دیگر دانشمندان ایرانی بیشتر یک مشخصه است:

نظام فتودال (سنتی) ایران به طور معمول از دو قشر اصلی (ارباب و رعیت) تشکیل می‌شده است که در آن قشر کوچک ارباب بر قشر بزرگ و وسیع رعایا حکومت می‌کرده است. گرچه این نظام قشر یا لایه متوسط نازکی از مباحثان نیز داشته است، اما آن‌ها در مباحث علمی کمتر مورد توجهند.

در تحقیقات سال ۱۳۴۹ نویسنده در روستاهای ایران تجربیات زیر را کسب کرد:

- در یکی از روستاهای ایلام پاسخگویان روستایی تشریح می‌کردند که یک بار خان با تعداد زیادی سوار (دو هزار) به ده ما آمد. ما هم طبق معمول همه چیز را فوراً برایشان فراهم کردیم (مثل غذا و جای استراحت). یک بار یک زن از آن جلو رد می‌شد و می‌خواست آب ببرد. خان پرسید این زن کیست؟ گفتیم زن فلان شخص است. گفت او را امشب برای من بیاورید. ما هم مجبور شدیم آن زن را برای او ببریم.

- در روستاهای اطراف صحنه و سنقر روستاییان توصیف می‌کردند که قبلاً هر جوانی که می‌خواست ازدواج کند، اول می‌بایست عروسش را در اختیار پسر خان بگذارد. یک شب یک جوان که می‌خواست ازدواج کند، لباس عروس پوشید و به اطاق زفاف رفت. وقتی پسر خان آمد او را کشت و فرار کرد.

- در یکی از روستاهای ماهان کرمان (در اواخر پاییز سال ۱۳۴۹) می‌خواستیم با یک روستایی که جزء نمونه ما درآمده بود، مصاحبه کنم، اما او حاضر به مصاحبه نمی‌شد و بسیار می‌ترسید. پس از مدتی کوشش، بالاخره بعد از اصرار چنین توصیف کرد که قبلاً وقتی از طرف اصلاحات ارضی آمده بودند و از من پرسیدند "تو زارع این زمین‌ها هستی؟" من هم گفتم "بله". بعد از چند روز ارباب آمد مرا به درخت بست و به بقیه مردم دستور داد به من سنگ بزنند. آن قدر سنگ زدند که ... (Rafipoor 1974).

لازم به توجه است که در نظام فتودال معمولاً وضعیت ارباب بسیار خوب و وضعیت رعایا چنانکه گفته شد، بسیار دردناک بود. به علاوه ارباب بودن نیز فقط به داشتن سرزمین‌ها و سوارکارها و مباحثان (که در واقع قشر بسیار نازک وسط را تشکیل می‌دادند) نبود و نیست.

بلکه با یک نوع طرز زندگی و طرز رفتار مهم، نیز همراه بوده و هست: خانه‌های مجلل، تعداد کلفتان و نوکران و محافظان، تغذیه بهتر، امکانات دیگر، تعداد زنان بیشتر و نظیر این‌ها. در کنار این نکات، چند خصوصیات مهم دیگر باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد:

- زندگی به نسبت لوکس و اشرافی
- ارباب کار نمی‌کند، لذت می‌برد ← عیاشی و خوشگذرانی مفرط
- رعایا کار می‌کنند و در عین حال تحت استثمار و توبیخ‌اند.
- بی‌توجهی به قشر پایین و قسی‌القلب بودن در مقابل آن‌ها.
- رفتار بسیار آمرانه (با این استدلال که اگر به این‌ها رو بدهی آن‌ها پرو می‌شوند و سوارت می‌شوند).

نکته اساسی آن است که نظام فئودال فقط یک نظام اقتصادی نبوده و نیست، بلکه یک نظام فرهنگی است که در اکثر بخش‌های زندگی و رفتار مردمی قابل مشاهده است و نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و نظیر این‌ها بر این پایه بنا شده و شکل گرفته است.

گرچه نظام ارباب و رعیتی با اقدامات مختلف (در زمان رضا شاه با ابزار زور و قدرت و در زمان محمد رضا پهلوی بیشتر با اصلاحات ارضی) ظاهراً و اسماً برچیده شد، اما اولاً این فقط یک اقدام اقتصادی بود و در نظام فرهنگی ارباب و رعیتی نه فقط تغییری ایجاد نشد، بلکه رفتار شاه و خانواده و اطرافیانشان و همچنین مجموعه نظام یک‌الگوی فرهنگی به تمام معنی فئودال بود (وان بلورین فرح پهلوی که به مبلغ ۴۰ هزار مارک خریده بود و مراسم تاج‌گذاری شاه نمونه‌هایی بودند که در اروپا ایجاد تنفر نمود).

ثانیاً نفوذ اقتصادی اربابان در مناطق حاشیه‌ای و دور از مرکز (کردستان، خوزستان، بلوچستان و کرمان و خطه‌های ایلاتی فارس) فقط تاحدودی کاهش یافت و

ثالثاً خان‌ها و اربابان به شهرها مهاجرت کردند و در آن‌جا مشاغل مهم جدید نظیر مقامات دولتی مهم، تجارت، طبابت، قضاوت، صنعت را به عهده گرفتند.

وقتی ارباب به شهر می‌آید و یک کارخانه می‌زند، از کارگانش چه انتظاری دارد و با آن‌ها چه رفتاری دارد؟ آیا او که می‌رود و یک کارخانه را از کشورهای غربی برای مونتاژ می‌آورد، همان رفتاری را با کارگران دارد که در اروپا با کارگران دارند و همان حقوق را برای کارگران خود قائل است؟ (ممکن است بگویید آخر آقا کارگر ایرانی مثل کارگر آلمانی است؟ در پاسخ: آیا کارخانه‌دار ایرانی مثل کارخانه‌دار آلمانی است؟).

ایرج میرزا با شم ظریف اجتماعی خود این مسئله را چنین بیان می‌کند:

ز روی کبر و نخوت کارگر را	شنیدم کارفرمایی نظر کرد
که بس کوتاه دانست آن نظر را	روان کارگر از وی بی‌آزرد
چو مزد رنج بخشی، رنجبر را	بگفت ای گنجور این نخوت از چیست؟
نه بینم روی کبر گنجور را	من از آن رنجبر گشتم که دیگر
چه منت داشت باید یکدگر را؟	تو از من زورخواهی، من ز تو زر
منت، تاب روان نور بصر را	تو صرف من نمایی بدره سیم
بگیری با دو دست خود کمر را	زنی یک بیل اگر چون من در این خاک
که بی‌منت، از آن چینم ثمر را	نهال سعی بنشانم در این باغ
کجا باقیست جا عجب و بطر را	ز من زور وز تو زر این به آن در
گهر دادی و پس دادم گهر را	نه باقی دارد این دفتر نه فاضل
چه کبر است این خداوندان زر را؟	به کس چون رایگان چیزی نبخشند
چو محتاجند مردم یکدگر را؟	چرا بر یکدیگر منت گذارند

(ایرج میرزا ۱۳۶۸: ۱۴۰)

بدین ترتیب ساختار فتودال، یعنی نظام دو قشری ارباب و رعیتی که تا اواسط حکومت محمدرضا پهلوی در جامعه ایران حاکم بود، از این زمان به بعد با شروع اقدامات توسعه تغییر نمود. با اقدامات مدرنیزه کردن جامعه، افزایش درآمد و تحصیلات و در نتیجه پیدایش قشر متوسط و حتی زیرقشرهای بیشتر (مثلاً متوسط بالا تا متوسط پایین)، ساختار دو قشری به چند قشری تبدیل شد. اما نظام فتودال تغییر نکرد، بلکه به یک نظام فرهنگی فتودالیتیه مدرن تبدیل شد. در این فتودالیتیه مدرن رفتار ارباب و رعیتی دیگر به یک قشر یا یک گروه خاص محدود نمی‌شود، بلکه به عنوان یک عنصر فرهنگی همه را، از جمله کارگر را فرا می‌گیرد. زیرا از آنجا که ارباب در جامعه - قدرتمند، ثروتمند و نظیر این‌ها - یعنی یک ارزش مثبت تلقی می‌شود، رفتار اربابی و فتودال با تمام ابعاد آن به عنوان یک الگوی فرهنگی و رفتاری از قشر بالا به قشرهای پایین (Downward) انتشار می‌یابد (Kim and Bearman 1997) و همه بخش‌های جامعه را فرا می‌گیرد. وقتی شما به یک پزشک مراجعه می‌کنید، یا به یک مغازه قصابی، یا به یک تعمیرگاه اتومبیل، به یک میوه فروش به یک مرغ فروش کوپنی به یک کارمند، یک مدیر مدرسه برای نام‌نویسی بچه به یک معلم، حتی برخی از افرادی که نقش هدایت مردم را به

عهده دارند و هر جا که شما به سرویس یک شخص احتیاج داشته باشید یا به نظر و رأی او وابسته و نیازمند باشید، عموماً این رفتار را در وی می‌بینید، یعنی او ارباب شما می‌شود. این مسئله مخصوصاً در جوامع شهری وجود دارد. زیرا به هر میزان که یک محیط و یک شخص به بیماری واگیردار اما مطلوب توسعه مبتلا شده باشد، رفتار فئودال در او بیشتر مشاهده می‌شود.

۵ - نتیجه گیری

از مطالب فوق دو نتیجه می‌گیرم:

اول آن که این عناصر فرهنگی با هم می‌آمیزند، یکدیگر را تشدید می‌کنند و به شکل "مدرن" بر روی جامعه تأثیر می‌گذارند. از این جا است که ساختمان‌های مجلل (نظیر مجلس و بانک‌ها) ساخته می‌شود، مسئولان با صندلی‌های مرصع ظاهر می‌شوند، دسته‌های گل در تلویزیون چیده می‌شود، دولت و نمایندگان دولتی خود مظهر فئودالیتة مدرن می‌شوند. پلیس اتومبیل‌های مرسدس بنز را با انواع بهانه‌ها (ارزان‌تر بودن، کارا تر بودن، سرعت و نظیر این‌ها) وارد می‌کند و یکی از مظاهر فئودالیتة دولتی را به نمایش در می‌آورد، دستورات عمودی و تحکم‌آمیز "پیکان بزن کنار!" در خیابان‌ها شنیده می‌شود، و برگه‌های جریمه عامل فخرفروشی می‌شود.

گرچه افزایش کارایی پلیس در دوران اخیر برای همه قابل مشاهده و قابل تحسین بوده است، اما هدف ما این است که نشان دهیم تأثیر این عناصر فرهنگی که برای مدیران دولتی از جمله پلیس مهم هستند، عموماً جدی گرفته نمی‌شوند، در حالی که تأثیر زیاد دارند: بیشتر خوانندگان خود این صحنه را مشاهده کرده‌اند و من آن را تدوین کرده بودم، اما وقتی آن را از یک دانشجوی شنیدم، دریغ دانستم که آن را از زبان او ذکر نکنم: آقای زال متقاضی دوره فوق لیسانس (در مصاحبه آزمون تحصیلات تکمیلی آ ت ت در ۸۳/۳/۲۶) در دانشگاه ما نیز این مثال را آورد که مردم هنگام رانندگی در جاده‌ها، وقتی می‌بینند که پلیس بین راه ماشین‌ها را جریمه می‌کند، اتومبیل‌هایی که از پلیس می‌گذرند، به اتومبیل‌هایی که از مقابل می‌آیند و در دام پلیس خواهند افتاد، علامت و خبر می‌دهند که مواظب باشند که پلیس در کمین است. این یک نمونه برای ارتباط رفتار فئودال و دولت ستیزی است که مردم را در مقابل دولت و بر ضد او با هم متحد می‌سازد و تا آن جا که به پلیس مربوط می‌شود، تصویر (image) او را در اذهان مردم تخریب می‌کند.

آمیختگی نظام ایلی و فئودال نیز خود را در بیشتر شئون جامعه نشان می‌دهد. وقتی یک نفر مسئولیتی به دست می‌آورد مثلاً نماینده مجلس می‌شود، چه انتظاراتی ایلی و تبار او از او دارند؟ وقتی یک شخص مسئولیت یک سازمان را به عهده می‌گیرد، چگونه از زیردستان انتظار دارد که اقوام دور و نزدیک وی را استخدام کنند، یا به او امتیاز بدهند؟ این آمیختگی با عناصر فرهنگی دیگری که در این جا مطرح نشده‌اند نیز وجود دارد و انشاءالله در جای دیگر ارائه خواهند شد.

دوم آن که این عناصر فرهنگی هستند که موجب پیدایش و گسترش نابرابری و استبداد در جامعه می‌شوند. رفتار فئودال فی‌المثل فقط در قدرت و ثروت نیست، بلکه در شقاوت و اجبار نیز می‌باشد. لذا وقتی کسی در نظام حکومتی مدیر یا مسئول شد، این عنصر فرهنگی وجودیش ظاهر می‌شود که باید با زیردست برخورد خشن داشت و گرنه او تو را به عنوان رئیس نمی‌پذیرد. در مقابل زیردست نیز که عیناً همان رفتار را درونی کرده است، شخصی که مهربان باشد و افقی رفتار کند را به عنوان مافوق قبول ندارد و نمی‌پذیرد. در نتیجه اقتدار استبدادی جای اقتدار کارکردی (Functional Authority) یعنی اقتدار بر اساس توانایی‌های شخص) را می‌گیرد؛ بالاخص که افراد نه بر اساس توانایی، بلکه بر اساس تعلق به نظام ایلی یا پذیرش ساختار فئودال رئیس شده‌اند. از این جا زمینه تضاد به وجود می‌آید و این تضاد موجب کاهش انسجام اجتماعی و افزایش آنومی می‌گردد.

بسیار مهم‌تر از آن، آن است که عناصر فرهنگی به این متغیرهای اجتماعی مشروعیت فرهنگی می‌بخشند و آن‌ها را به یک ارزش تبدیل می‌کنند. مثلاً وقتی نظام فئودال به یک ارزش پذیرفته و رفتار درونی شده تبدیل شد، در آن صورت نابرابری یک چیز بدی نخواهد بود و همه آن را به عنوان «یک اصل پذیرفته شده» قبول دارند، هرچه هم شما کوشش کنید که مضرات آن را بیان کنید.

بدین ترتیب مشخص می‌شود که عناصر فرهنگی به طور بسیار عمیق زیربنای متغیرهای اجتماعی را ساخته‌اند و بدون توجه به آن‌ها تبیین‌های جامعه‌شناختی با متغیرهای معمول در جوامع غربی در جامعه ما قدرت تبیینی محدود دارند.

اما نکته ناگفته آخر این است که ما باید در خودمان هم نگاه کنیم که تا چه اندازه به این عناصر فرهنگی آلوده‌ایم و کوشش کنیم تا از آن دوری جویم.

منابع

- آپتون، جوزف ام. ۱۳۵۹. *نگرشی بر تاریخ ایران نوین*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نیلوفر.
- انصاف پور، غلامرضا. ۱۳۵۲. *تاریخ زندگی اقتصادی روستاییان و طبقات اجتماعی ایران از دوران ماقبل تاریخی تا پایان ساسانیان*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ایرج میرزا. ۱۳۶۸. *افکار و آثار ایرج، جلد اول*. تدوین سید هادی حائری (کوروش). تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- پارسادوست، منوچهر. ۱۳۴۴. *روابط دیپلماسی شاه عباس اول با اسپانیا و پرتغال*. پایان نامه دوره دکتری دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- خواجeh نظام الملک ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی. ۱۳۲۰. *سیاست نامه*. به تصحیح عباس اقبال. تهران: چاپخانه مجلس.
- راوندی، مرتضی. ۱۳۵۸. *تاریخ تحولات اجتماعی*. تهران: کتابهای جیبی.
- رفیع پور، فرامرز. ۱۳۷۸. *آنا تومی جامعه*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- شعبانی، رضا. ۱۳۸۰. *مروری کوتاه بر تاریخ ایران: از آغاز عصر مادها تا پایان دوره قاجاریه*. تهران: انتشارات سخن.
- لمبتون، ا. ک. س. ۱۳۳۹. *مالک و زارع در ایران*. ترجمه منوچهر امیری. تهران: بنگاه نشر کتاب.
- Behrendt, Richard F. 1969. *Die Soziale Strategie fuer Entwicklungslaender*. Frankfurt/M.:Fischer.
- Kim, Hyo-joung and Peter S. Bearman. 1997. "The Structure and Dynamics of Movement Participation." *American Sociological Review* Vol. 62: 70-93.
- Planck, Ulrich und Joachim Ziche. 1979. *Agrar – und Landsoziologie: Eine Einfuehrung in die Soziologie des laendlichen Siedlungsraumes und des Agrarbereichs*. Stuttgart: Ulmer.
- Rafipoor, Faramarz. 1974. *Das "Extension and Development Corps" im Iran. Eine empirische Untersuchung zur Feststellung der effizienz -relevanten Faktoren und Beziehungen*. Saarbrucken: SSIP.
- Toennis, Ferdinand. 1979. *Gemeinschaft und Gesellschaft*. Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft.
- Wittfogel, Karl A. 1977. *Die orientalische Despotie. Eine vergleichende Untersuchung totaler Macht*. Frankfurt/M.: Ullstein.